

# زبان‌شناسی و هرمنوتیک

مرحوم دکتر سیدمحمدجواد سهلانی\*

## چکیده

این مقاله، کوششی برای ارتباط میان تعبیر و تفاسیر متفاوتی است که در اثر نهضت‌های معاصر ساختارگرایی و پساساختارگرایی با دانش نشانه‌شناسی و هرمنوتیک دربارهٔ مقولهٔ زبان‌شناسی پدید آمده تا توجه دقیق‌تری بر مسألهٔ زبان و تفسیر معنا، در جهت تأکید بر دیالکتیکی از فرضیات و انتظارات مثبت و منفی، به عمل آید. همچنین سعی شده که سنت‌های جدید زبان‌شناسانه و تحلیل انتقادی حرکات‌های پیش‌تازانهٔ گوناگونی را که در تاریخ تفسیر ادبی ارائه شده، بازنماید؛ کوششی که بر بخش گسترده‌ای از این نوشته، جنبهٔ کلامی می‌دهد.

**واژگان کلیدی:** زبان‌شناسی، هرمنوتیک، ساختارگرایی، تفسیر و تأویل، تحلیل متون.

## مقدمه

پیش از کاربرد اصطلاح «هرمنوتیک» برای تفسیر متون در زبان انگلیسی، واژگان دیگری به کار می‌رفت؛ اما از قرن هجدهم، به تدریج کلمهٔ هرمنوتیک جایگزین مناسب‌تری تشخیص داده شد. در واقع، هرمنوتیک نوعی معرفت‌شناسی است که می‌خواهد روش را نیز ارائه دهد. در عصر روشنگری، هرمنوتیک را ارائهٔ روش برای تفسیر متون و علمی کمکی برای رفع ابهامات متن می‌دانستند. هرمنوتیک رمانتیک نیز از سنخ روش‌شناسی بود. یکی از دانشمندان هرمنوتیک، این علم را روشی برای پرهیز از سوء تفاهم می‌دانست.<sup>۱</sup> امروز این اصطلاح، به رشته‌ای عقلی اطلاق می‌شود که به ماهیت و پیش‌فرض‌های تفسیر ارتباط دارد. در اوایل قرن بیستم، دو تن از پژوهندگان آلمانی به نام‌های ویلهلم دلتای،<sup>۲</sup> و هانس گورگ گادامر<sup>۳</sup> با تبدیل «هرمنوتیک» از وضعیت خاص به قواعد عام، حول محور دو اصل «تفسیر دستوری» و «تفسیر فنی»، این ابزار تأویلی را دقیق‌تر کردند. دلتای با ارائهٔ روش‌شناسی عام رایج در علوم طبیعی، هرمنوتیک را وارد عرصهٔ جدیدی ساخت؛ گادامر با تدوین اثر مهمی تحت عنوان حقیقت و روش (۱۹۶۰)، تأویل‌گرایی را در جهت تفکرهای دیگر قرار داد و برخلاف شلایر ماکر<sup>۴</sup> که فاصلهٔ تاریخی و

فرهنگی مفسر از مؤلف را منشأ بدفهمی می‌دانست، اصرار داشت که فهمیدن، بدون پیش‌فرض‌ها و اعتقادات مفسران امکان‌پذیر نیست. بر این اساس، کشف نیت مؤلف برای او چندان اهمیت نداشت و به تفسیر عینی و نهایی نیز اعتقادی نیافت؛ البته عنصر مؤلف و استقلال حیاتی متون ادبی پیش از گادامر به وسیلهٔ زبان‌شناسان «ساخت‌گرا» و «شالوده شکن» مطرح بود.

## نحله‌های هرمنوتیک

نحله‌های هرمنوتیک را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: یک گروه، عینی‌گراها، و دیگر، فیلسوفانی هستند که از تاریخ‌گرایی دفاع می‌کنند. عینی‌گرایان، فهم متفاوت افراد را در درک متون رد می‌کنند و معتقدند: می‌توان به فهم مستقل از ارزش‌ها و ملاک‌های زمان حاضر که تاریخ‌گراها بر آن تأکید دارند، نایل آمد. به عبارت دیگر، عینی‌گراها بر این باورند که می‌توان به فهم درستی از متون زمان حال و متون گذشته دست یافت؛ در حالی که تاریخ‌گراها اعتقاد دارند: فهم ما اساساً تاریخی است و اصطلاح خاصی هم تحت عنوان «تاریخیت» یا «شان تاریخی» دارند که آن را از اصول بنیادی فهم متون گذشته قلمداد می‌کنند. از نظر عینی‌گراها، نگاه تاریخ‌گراها ما را به سمت شکاکیت فلسفی سوق می‌دهد و انتقادی هم که بر تاریخ‌گراها وارد می‌کنند، این است که اگر بخواهیم دیدگاه‌های آن‌ها را بپذیریم، هیچ‌وقت نخواهیم توانست فهمی را اثبات یا نفی کنیم و این در حالی است که هر فهمی به گونه‌ای می‌تواند برای صاحب آن فهم واقعیت و حقیقت داشته باشد. انتقاد تاریخ‌گراها هم به عینی‌گراها این است: هر متنی را که در نظر بگیرید، بر مبنای چه ملاک و معیارهایی یک تفسیر را بر تفسیر دیگر ارجح می‌دانید؟... این امر نیازمند شواهد و مدارک

\* عضو هیأت علمی دانشگاه صنعتی شریف.

□ تاریخ دریافت: ۸۱/۴/۸ □ تاریخ تأیید: ۸۱/۵/۱۴

گوناگونی است که بشر همواره نمی تواند به همه مدارکی که برای فهم متن لازم دارد، دست یابد. عینی گراها همچنان این انتقاد را مطرح می کنند که دیدگاه تاریخ گراها سبب شکاف میان متن گذشته و زمان حال می شود و ما نمی توانیم از هیچ متنی درک درستی داشته باشیم؛ در نتیجه، فهم هیچ متنی امکان پذیر نیست. عینی گراها اعتقاد دارند: می توانیم از یک سلسله پیش دآوری ها و تحریف هایی که سنت ها، و وضعیت های جدی بر ما تحمیل می کنند، رها شویم؛ اما تاریخ گراها معتقدند که نمی توانیم رها شویم.

نکته مهم دیگر این است که عینی گراها طرفدار مسأله صدق اعتبار متن هستند؛ ولی برای تاریخ گراها این مسأله مهم نیست. آنچه آن ها با اهمیت می دانند، این نکته است که نمی توان در فهم متون به آن عینیتی که در علوم طبیعی وجود دارد، دست یافت. ماهیت شناسایی و ماهیت

تصور می کردند نمی توانیم برسیم؛ زیرا عینیت در علوم طبیعی و تجربی به یک سلسله عوامل خاص وابسته است. ما در علوم تجربی با یک سلسله محدودیت ها مانند ابزارهای اندازه گیری روبه رو می شویم که گاهی سبب می شود به عینیتی که گذشتگان تصور می کردند، دست نیابیم.



### منطق فهم متون

گروهی از غربی ها که اغلب هم آلمانی هستند، هم وطن خود یعنی شلایرماخر را بنیانگذار منطق هرمنوتیک معاصر می دانند و می گویند: او در نظر داشت برای برطرف کردن مشکل توجیه مطالب نامعقول یا مبهم مجموع متونی که در دست است، قواعدی را وضع کند تا بتواند پاسخگوی این مشکل اساسی باشد. شیوه او در بررسی متون به این صورت بود که بدانند متن در چه زمانی، با چه شرایط خاصی، به وسیله چه گوینده ای و با چه ویژگی های شخصی تنظیم شده است. به طور کلی، شلایرماخر، دو شیوه فهم را در نظر گرفت: یکی شیوه دستوری که چارچوب لغت و ادب در هر زمانی قابل فهم است و دیگری که کار اصلی او بود، گونه ای شیوه روان شناختی به شمار می رفت. در شیوه روان شناختی به ابعاد دیگری هم توجه داشت؛ یعنی شخصیت نگارنده را هم در نظر می گرفت که به طور مسلم، کاری بس دشوار بود. پس از او

موضوعات خارج که علوم طبیعی به بحث و بررسی درباره آن ها می پردازد، بسیار متفاوت است؛ البته این امر را بعضی از عینی گراها بیان کرده اند که اگر بحث از متون گذشته و عینیت آن ها مطرح می شود، عینیت به آن معنا نیست که در علوم طبیعی به کار می رود. برخی از صاحب نظران تاریخ گرا، از جمله گادامر، به این بحث پرداخته اند. او معتقد است که ما در علوم تجربی هم به عینیتی که گذشتگان ما

می‌توان از ديلتای همتای آلمانی شلايرماخر نام برد که به تاریخ توجه خاص داشته و این نکته را به تمام علوم گسترش می‌داده است.

شایان ذکر است که ما در علوم طبیعی با طبیعت ساکت و صامت روبه‌رو هستیم؛ اما در علوم انسانی با انسان دارای اراده، فعال و با ادراک سروکار داریم که در چگونگی برخورد با او، با وضعیت و تصمیم دیگری مواجه خواهیم شد و باید به همه شاخه‌های علوم انسانی توجه کنیم که البته توجه به جایی هم هست؛ ولی در مجموعه علوم انسانی، بخشی است که به زبان‌شناسی مربوط می‌شود. متون مبتنی بر زبان‌شناختی و زبان ادبی و زبان اجتماعی از نظر تفسیر و تأویل، چندان مشکلی ندارند؛ چون در شیوه تفسیر و فهم آن‌ها، چه در حالت محتوایی و چه در حال معنایی، اشکال مفهومی بسیار پیچیده‌ای پیدا نمی‌شود. ديلتای به این قضایا توجه داشت و معتقد بود که می‌توانیم با همه مشکلاتی که تاریخ پیش‌پای ما گذاشته، با عبور از لایه‌هایی از آن، و حذف پیش‌داوری‌هایش، مقصود مؤلف و نویسنده متن را دریابیم؛ اما گادامر با این نظر به مناقشه افراط‌گونه‌ای پرداخته، مدعی شد که تفسیر متون به این شیوه، دست‌نیافتنی است و از این رو، ما خود معنایی را می‌آفرینیم. این همان چیزی است که کانت در باب پدیده‌ها در نظر داشت و درصدد کشف معنایی بر می‌آمد که دست‌نیافتنی بوده باشد.

در این داوری عجیب، بهترین و خوش‌بینانه‌ترین تصویری که می‌توانیم از ادعای این نظریه استخراج کنیم، این نکته است که خواندن متن، در حقیقت گفت و گویی است که خواننده با متن دارد و از طریق این گفت‌وگو، اندکی از واقعیت مطلب در فهم می‌آید که البته سهم بسیار ناچیزی در دستیابی به حقیقت خواهد داشت. در این نگاه، هیچ ملاک و میزانی نداریم و در نهایت، از ارائه نظر قطعی مبنی بر این باور که تفسیری درست است یا خیر، ناتوان خواهیم ماند!... اگر چنین سفسطه‌ای را بپذیریم و مدعی باشیم که نمی‌توانیم به هیچ روی ورای اعصار گذشته، حقیقت و مقصود گوینده‌ای را درک کنیم، به‌طور مسلم در زمان حاضر هم با این مشکل مواجه خواهیم بود. بدیهی است که باید از افراط و تفریط دوری جست؛ یعنی از این طرف هم نباید گفت که تمام جنبه‌های شخصیت‌گوینده، به نوشته‌ای که از او چاپ می‌شود، انتقال می‌یابد؛ حتی نمی‌توانیم بگوییم کسانی را که با آن‌ها سروکار داریم، به خوبی می‌شناسیم و شخصیت آن‌ها را به‌طور کامل درک می‌کنیم؛ حتی خود فرد

هم ممکن است نتواند شخصیت ده سال پیش خود را در کنترل فکری داشته باشد...؛ اما بر اساس یک سلسله پرسش‌ها می‌توان به سراغ متن رفت و از آن پاسخ گرفت؛ هر چند همه پاسخ‌ها همیشه آشکار نیست؛ بلکه برخی در متن نهفته؛ ولی قابل استخراج است. این نکته، یعنی پاسخ یافتن یک سلسله از پرسش‌ها از متن‌های خواننده شده که به گذشته تعلق دارند، دلیل بر وجود معیار خردمندانه مشترک برای فهم متون است. با پذیرش این معیارها و ضابطه‌های مشترک و مستدل می‌توانیم به‌طور طبیعی به افزایش معلومات درست خود بپردازیم؛ به همین طریق می‌توان پرسش‌های متون گذشته را به زبان حال پاسخ داد و به این طریق گفتمانی دو سره با گذشته و حال داشت. از این‌جا به‌دست می‌آید که با تأمل کافی می‌توان به مبانی بدون اشکال دست یافت و مشکلات و سوسه‌آمیز و سفسطه‌سا را کنار گذاشت و به جای توقف در مبادی و بدیهیات، به ادامه راه تعقل و تعالی خوشبین بود.

## انواع تأویل

### متعالی

با توجه به مبانی زبان‌شناسانه متون مطرح کشورهای مختلف، در میان آن‌ها تأویلات گوناگونی را می‌یابیم؛ چنان‌که در زبان فارسی نیز تفاوت‌های زیبای متعددی را می‌توان سراغ گرفت: از بین گذشتگان شاید هیچ کس به اندازه مولانا شیفته تأویل نبوده است. او خود آن‌قدر آرا و تعبیرات بکر و بدیع به کار می‌برد که می‌توان گفت: «مولوی با تأویل‌های خود، معانی را ارتقا می‌داد و از دانی به عالی می‌رسید».

گاهی به‌وسیله تأویل، هم رمزافکنی و هم رمزگشایی می‌کرد؛ یعنی سمبل‌هایی را می‌آفرید و هم آن‌ها را توضیح می‌داد. مثالی در این زمینه:

گفت پیغمبر ز سرمای بهار

تسن می‌پوشانید یاران زینهار

زانک با جان شما آن می‌کند

کان بهاران با درختان می‌کند

لیک بگریزید از سرد خزان

کان کند کو کرد با باغ و رزان

راویان این را به ظاهر برده‌اند

هم بر آن صورت قناعت کرده‌اند

بی‌خبر بودند از جان آن گروه

کوه را دیده ندیده کان به کوه

آن خزان نژد خدا نفس و هواست  
 عقل و جان عین بهارست و بقاست  
 مر تو را عقلی است جزوی در نهان  
 کامل‌العقلی بجواندر جهان  
 جزو تو از کلّ او کلی شود  
 عقل کلّ بر نفس چون غلی شود  
 پس به تأویل این بود کانهاس پاک  
 چون بهارست و حیات برگ و تاک  
 گفته‌های اولیا نرم و درشت  
 تن مپوشان زانک دینت راست پشت  
 گرم گوید سرد گوید خوش بگیر  
 زان زگرم و سرد بجهی وز سمبر  
 گرم و سردش نوبهار زندگی است  
 مایه صدق و یقین و بندگی است<sup>۵</sup>  
 چنان که ملاحظه می‌شود، مولانا این گفته پیغمبر را که  
 باد خنک بهاری را مغتنم بشمارید، چنین تأویل کرده است  
 که مرشد و شیخی بیابید (تأویل به معنای برداشت). به  
 احتمال بسیار، مقصود پیامبر ﷺ از این سخن خطاب به  
 اعراب، معنای ظاهری و لفظی بوده است؛ اما مولانا نیت  
 گوینده را لحاظ نمی‌کند. به نظر او، تأویل، تعبیه معنای  
 عالی‌تری است که باید در کردار و گفتار الاهیون و قدّیسان  
 معمول شود. قول و فعل آن بزرگواران، از نظر او، به‌طور  
 کامل، پیام و حکمت است که جز به تأویل  
 آشکار نمی‌شود.

### ذوقی

ابن عربی، ادیب و عارف بسیار بزرگ عرب زبان، در اثر  
 ممتاز و بسیار معروفش فصوص‌الحکم، در وجه اشتقاق  
 لغات، به چنان تأویلاتی دست یازیده که اگر کسی از جنبه  
 تأویلات مذکور غافل باشد، ممکن است او را به خطا و  
 خبط در اشتقاق متهم کند! حال آن که ابن عربی، ادیب و  
 خود عرب زبان بوده است. از جمله تأویلات ذوقی او  
 می‌توان به این نکات اشاره کرد: «نساء» (زنان)، نسا (تأخیر)  
 و نسی (فراموشی) را از یک ماده می‌گیرد یا «مال» (دارایی)  
 را با «میل» هم ریشه می‌داند یا «عصا» (چوبدستی) را با  
 «عصی» (سرکشی کرد) مرتبط معرفی می‌کند. به این ترتیب  
 باید او را «هرمنوتیست ذوقی» نام نهاد.

### باطنی

فوقه اسماعیلیّه هر نوع تعبیر را مجاز می‌دانند و اغلب  
 به شدت باطنی‌گری به خرج می‌دهند؛ به‌طور مثال درباره

حکم شرعی «تیمم مسافر به جای وضو» چنین  
 تأویل می‌کنند:

منظور از مسافر... کسی است که از داعی و حجت خویش  
 جدا افتاده باشد... و زدن او بر دو کف را بر خاک یک بار چون  
 تیمم کند، دلیل است بر اقرار مؤمن به امام زمان و حجت او... و  
 زکات دلیل است به هر اساس از بهر آن که باکی نفس از آرایش  
 شک و شبهت، تأویل او است... نماز کنید و زکات دهید. لازم  
 است بر امت ناظاهر شریعت ناطق را بر پای دارند و باطن آن را  
 به تأویل اساس بدانند...

سهروردی، داستان «رستم و سهراب» را با تأویلی نو  
 توضیح می‌دهد... و انگیزه نبرد بین پدر و پسر را عرضه  
 دیانت جوانمردان به یک‌دیگر می‌بیند... تبدیل کلمات  
 انگلیسی story به history نوعی تأویل و ازگانی است؛ اما  
 علم هرمنوتیک در دنیای جدید، در واقع، بحث‌هایی جدی  
 و فلسفی درباره نفس ادراک و فهم متون است؛ به گونه‌ای که  
 نزد پیشینیان مرسوم نبوده است. به عبارتی می‌توان گفت  
 که هرمنوتیک، امروزه نظری، و در قدیم عملی بوده است.

### کاربرد زبان‌شناسی در هرمنوتیک

یکی از دانشمندان هرمنوتیک [دیلتای، ۱۹۷۶،  
 ص ۱۵] در این زمینه می‌گوید:

باید به باری واژگان و ترکیب‌های آنها، مجموعه یک اثر را  
 بشناسیم؛ یعنی به باری عنصری یا جزئی از یک کلّ. آن کلّ را  
 بشناسیم؛ پس ناگزیریم از استقرا که ویژه علوم فیزیکی و  
 طبیعی است، به گونه‌ای کمک بگیریم و در تأویل به گونه‌ای  
 دیگر به آن روش بازگردیم.

وقتی با این رویکرد، «آواشناسی»، «زبان‌شناسی» و  
 «معناشناسی» در علوم فیزیکی و طبیعی کاربرد یافتند،  
 مسائل تازه‌ای تحت عناوینی چون «ارتباط‌شناسی» و  
 «سبیرنتیکس» مطرح شدند. هم‌اکنون نیاز به سامان‌دهی هر  
 چه دقیق‌تر زبان و ویژه‌ای در انفورماتیک احساس می‌شود.  
 تکامل انواع رایانه‌ها و زبان ویژه آنها، ترجمه یا برگرداندن  
 متون به باری ماشین و اساساً «مناسبت زبان با ماشین»،  
 «امر کارکرد زبان‌شناسی ذهن و خاطره»، «کارکرد مستقل  
 ماشین‌ها»، یعنی سازوکار تنظیم داده‌های تازه‌ای بر اساس  
 فرایند پس‌خوردها، شناخت ناسازدها (paradoxes) در  
 پراگماتیک، فقط نمونه‌هایی در تمرکز پژوهش علمی بر  
 مسأله زبان به‌شمار می‌آیند.

ساختار یک متن، به معنای مجموعه‌ای از مناسبات

درونی نشانه‌های متن است. روش ساختارگرایی ادبی، کوششی برای راه‌یابی به دنیای نشانه‌های هر اثر نوشتاری، یعنی کشف رمزگان (کدها) و نشانه‌های تازه آن و فهم روابط درونی آن‌ها است. هر مدلول (signified) در ذهن مخاطب موردی «تأویلی» است؛ از این رو، ما همواره با تأویل‌های گوناگون از هر اثر هنری روبه‌رو می‌شویم.

### بررسی زبانی - ادبی هرمنوتیک

از آن‌جا که اغلب هرمنوتیست‌ها گرایش فلسفی دارند، به نکات زبان‌شناسانه و ادبی موضوع و فروع آن توجه کافی نکرده‌اند؛ در حالی که توجه به مباحث «موضوع‌شناسی» این مقوله، مستلزم در نظر گرفتن نکات ذیل است:

۱. خود موضوع یا «سوز» [subject]؛
۲. درون مایه یا «تم» [theme]؛
۳. مضمون یا «بافت» [context]؛
۴. لحن یا «تن» [mood]؛
۵. حالت و احساس یا «مود» [mood]؛
۶. موضوع مکرر یا «موتیف» [motif]؛

۱. «موضوع»، مطلبی است که نویسنده، خود آگاه آن را می‌پروراند و اساساً لازم نیست بدان اعتقادی داشته باشد؛ مثل موضوعاتی که درباره آن‌ها انشا می‌نویسد: «فرهنگ با تمدن چه فرقی دارد؟»

۲. «تم»، مطلب گسترده و بنیادی متن به‌شمار می‌رود که در تمام زوایای آن منتشر است. «موضوع»، مطلبی «فشرده» (condensed) و صریح است؛ اما «تم»، گسترده (expanded) و غیرصریح و ضمنی است. «موضوع» شاهنامه، تاریخ ایران است؛ اما «تم» آن احساس غرور و افتخار و مجد و عظمت است. موضوع بسیاری از غزلیات حافظ، مدح ممدوح (عموماً عظمای الهی و انسان‌های قدیم) است؛ اما تم آن گلایه و شکایت است. «سوز» (موضوع) و «تم» گاهی به هم نزدیکند؛ اما هیچ‌گاه یکی نیستند. در غزلیات سعدی به هم نزدیک، و در غزلیات حافظ از هم دورند. در بحث‌های زبان‌شناسی و ادبی، تم مهم است نه سوز. جالب این‌که هرمنوتیک دانان هم بدون این‌که اصلاً وارد این بحث شده باشند، بیش‌تر به دنبال تم می‌روند.

۳. نکته دیگری که در روند فهم متن باید ملحوظ نظر باشد، فرق بین «تن» و «مود» است. تن با لحن احساسی است که گوینده می‌خواهد منتقل کند؛ اما مود یا حالت،

احساس و تأثیری است که خواننده در می‌یابد و این دو، همیشه یکی نیستند؛ مثل وقتی ناصر خسرو می‌سراید:

چند گویی که چو هنگام بهار آید

گل بیاراید و بادام به بار آید

روی بستان را چون چهره دلبنان

از شکوفه رخ و از سبزه عذار آید

روی گلنار چو بزداید قطره شب

بلبل از گل به سلام گل نار آید

این چنین بیهده‌ها نیز مگو با من

که مرا از سخن بیهده عار آید

### زبان صوری و تحلیل هرمنوتیک

به قول یکی از پژوهشگران فرانسوی، «زبان طبیعی» تحت تأثیر نظریه‌های دانشمند آلمانی، ویتگن‌شتاین، به محدوده بحث «فلسفه تحلیل هرمنوتیکی» رسید<sup>۶</sup> [A. Benjamin, 1989, p.216.]

بنابر آنچه لیوتار در کتاب موقیعت پسا مدرن نوشته، پژوهشگرانی مانند کارناب، تارسکی و آستین و جومسکی، مفاهیم تازه‌ای را در معناشناسی و ساختار نحوی در آثار خود مطرح کردند - Condition postmodern, 1985, p. 11 - [La 12]. در عین حال، آثار زبان‌شناسان نام‌آوری چون یاکوبسن (R. Jakobson) و چومسکی (N. Chomsky)، پرسش‌های فلسفی بی‌نظیری آفریده است. مباحث «نشانه‌شناسی» (semiology) در گستره زبان، در بنیان خود ماهیت فلسفی دارد. فردینان دو سوسور (F. de Saussure) با طرح «مدلول همچون واقعیتی در ذهن» موضعی فلسفی گرفت و پیرس (C. S. peirce) «مورد تأویلی» نشانه‌شناسی را در فلسفه علم جای داد [پیرس، ۱۹۵۸، ص ۹۷].<sup>۷</sup>

امروزه زبان‌شناسی به چشم بسیاری از دانشمندان، «الگوی فرهنگ بشری» به‌شمار می‌آید. این نکته‌ای است که پژوهندگان برجسته علوم مختلف انسانی، از قبیل لوی استراوس (Levi - Straus) در تحقیق «اسطوره‌های اقوام ابتدایی قاره امریکا، ژاک لاکان (J. Lakan) در مطلب «نمادهای روان‌کاوی»، و میشل فوکو (M. Foucault) در بحث‌های دیرینه‌شناسی و رولان بارت (R. Barthes) در مقاله «نشانه‌شناسی در سخن ادبی» از آن یاد می‌کنند و همه این پژوهش‌ها، استوار بر الگویی زبان‌شناسی تحلیل شده‌اند؛ به‌طور مثال، رولان بارت می‌گوید:

هرگونه نظام نشانه‌شناسی را فقط می‌توان از راه قوانین، قاعده‌ها و روش‌های علم زبان‌شناسی شناخت. هیچ نظام دلالت معنایی

### نگاهی به مقوله نشانه‌شناسی

محقق پرکار و پرمایه، اومبرتو اکو (U. Eco)، می‌نگارد:

وظیفه کلی نشانه‌شناسی، پایه‌گذاری دو مطلب متفاوت است: یکی نظریه رمزنگاری (کدگذاری) و دیگری نظریه تولید نشانه‌ها. نظریه دوم دربرگیرنده کاربرد همگانی زبان، تکامل رمزگان، ارتباط زیبایی‌شناسی، اشکال گوناگون رفتارهای متقابل ارتباطی، کاربرد نشانه‌ها برای فهم معنای هر چیز و هر وضعیت... [Eco, 1976, p. 3]<sup>۹</sup>

رولان بارت در مقاله‌ای تحت عنوان «از علم تا ادبیات» نوشته است:

ساختارگرایی در شکل تخصصی خود، گونه‌ای تحلیل از آثار هنری و فکری است و در زبان‌شناسی جدید ریشه دارد<sup>۱۰</sup> [Barthes, 1980, p. 76]

### پدیدارشناسی خواندن

چنان‌که پیش‌تر ذکر شد، این بحث اساس خود را در اندیشه هوسرل یافته است و بسط آن، به گونه‌ای ویژه به دو کتاب مهم رومن اینگاردن متکی است. بنیان نظر هوسرل این است که کنش‌ها معنای خود را در اجرای واقعی و عملی می‌یابند. بررسی پدیدارشناسانه این کنش‌ها، به گونه‌ای ضروری، این معناها را بر دارند؛ معنایی که در موضوع‌های دیگری نیز می‌توانند درست باشند. میان این کنش، محتوای روان‌شناسانه، و آنچه همچون حضور نیت گونش وجود دارد، یعنی معنای آن، تفاوت هست. اگر معنای مورد نظر به دست آید، معنای کنش خواهد بود، و به ادراک و شناخت چیزی در دنیای راستین یا به بیان گفتاری یا به شناخت معنای بیان شده گفتاری خواهد انجامید.

هوسرل، دو اصطلاح *niesis* و *noemata* را برای ایجاد تمایز میان کنش و معنای نیت گونش به کار برد. این دو به یک‌دیگر وابسته‌اند؛ اما به هر رو از هم جدایند. در یک گزاره باید میان معنای بیان شده و ابژه (شیء) که گزاره بدان دلالت می‌کند، تفاوت گذاشت. بیان از راه معنایش همواره به ابژه خود (همچون مدلول) دلالت می‌کند. این ابژه لزوماً چیزی موجود در جهان نیست؛ چیزی موجود در زبان است؛ به همین دلیل، معنا راه تأویل (هرمنوتیک) را می‌گشاید؛ اما کنش معنادادن به چیزی، در حکم معنای آن

چنین تنیدگی علم زبان‌شناسی با همه انواع مطالعات انسانی و پژوهش‌های اساسی بدان جهت است که زبان انسان صرفاً الگوی معنا نیست؛ بلکه بنیان معنا است. به یاری روش‌های زبان‌شناسی می‌توان ساختار اصلی و مناسبات درونی پدیده‌های فرهنگی را درک کرد. پدیدارهای اجتماعی و فرهنگی، موضوعات یا موارد با معنا هستند و از این رو، در حکم نشانه‌هایند که در زمینه مناسباتی که با یک‌دیگر دارند، قابل شناخت می‌شوند و از این جهت، الگوی آن‌ها نشانه‌های زبانی است.

ساختارگرایی که مبحث بسیار مهم در دانش زبان‌شناسی به‌شمار می‌رود، بر این اساس استوار است که اگر «کنش» و «دستاوردها»ی کار و اندیشه آدمی دارای معانی هستند، باید میان واحدهای کنش و تولید، نظامی از تأثیرات و مناسبات وجود داشته باشد تا امکان حضور معنا پیدا شود. بررسی «کنش» خواندن، همچون «کنش» هدف‌دار کردن معنا، موضوع تحقیق یکی از پژوهشگران لهستانی، به نام رومن اینگاردن است که در دو کتاب مهمش اثر هنری ادبی<sup>۱۱</sup> (۱۹۲۹) و شناخت اثر هنری ادبی (۱۹۶۸)<sup>۱۲</sup> این بحث را به پیش راند؛ از این لحاظ، مناسب است بحثی در مقوله «پدیدارشناسی» که به وسیله استاد او (هوسرل) پایه‌گذاری شد، در این جا مطرح شود.



چیز نیست؛ هر چند بیشتر، این دو را به اشتباه یکی می‌پندارند.<sup>۱۳</sup> خواندن متن به این اعتبار معنای متن نیست. هوسول به صراحت نوشته است که کنش نیتمند بخشیدن معنا در ذهن، به گونه‌ای نادرست با معنا یکی پنداشته می‌شود، و این، سرچشمه بسیاری از بدفهمی‌ها است.<sup>۱۴</sup>

در روال خواندن، شماری از دلالت‌ها را در می‌یابیم؛ یعنی تجربه مستقیم و راستین خویش را از واقعیت با واژگان کتاب مقایسه می‌کنیم، و اسیر واژگان و زبان می‌شویم. زبان، واقعیت را برای ما درونی می‌سازد. دنیای داستان‌ها که از واژگان ساخته شده‌اند، از دنیای مادی بیرونی انعطاف‌پذیرتر است. همه چیز به یاری زبان وارد دنیای ذهنی ما می‌شود. به بیانی دیگر، «درونی» می‌شود. در جهان کتاب، مورد بیرونی بی‌معنا است، آنچه هست، نسبت ما با موارد ذهنی و درونی است. بزرگ‌ترین امتیاز ادبیات این است که فاصله را به گونه‌ای کامل از میان بر می‌دارد؛ دنیای جسمانی و محسوس بیرون را حذف می‌کند و همه چیز را در رابطه نزدیک با آگاهی ما قرار می‌دهد. پرسش‌های اصلی از این‌جا آغاز می‌شود: ما از راه کتاب (زبان، نظام واژگانی که بیانگر عقاید و اندیشه‌های کسی دیگر است) عقاید و اندیشه‌های دیگران را درونی و متعلق به خویش می‌کنیم؛ پس آگاهی به یک‌دیگر نزدیک می‌شوند و دیگر هیچ عقیده و اندیشه‌ای به یک فرد تعلق ندارد. آیا آنچه «من» می‌اندیشم، متعلق به من است و در همان حال اندیشه کسی دیگر است؟... در واقع، خواندن، کنش جداکننده من از این من دیگر است. این‌جا نکته بنیادین حس کردن است نه فهمیدن. در زمان خواندن، من دیگری سر برمی‌آورد که به جای من می‌بیند، حس می‌کند و می‌اندیشد... آنچه تا این‌جا مطرح شد، اصول اندیشه پوله درباره «پدیدارشناسی خواندن» است. او در مقاله‌ای با همین عنوان، چکیده این اصول را آورده است: کتاب‌ها فقط به دلیل خواننده وجود دارند. خواننده هر دم بیشتر در جریان خواندن، عقاید نویسنده را به گزاره‌هایی تبدیل می‌کند که فاعل و سوژه آن‌ها خود خواننده است. این «یکی شدن» خواننده با متن، دنیای خواننده و جهان متن را به هم نزدیک می‌کند: «تمام چیزهایی که من می‌اندیشم، در جهان ذهنی من ریشه دارند. اکنون عقایدی را تکامل می‌دهم که از جهان ذهنی دیگری آمده‌اند»، و این تناقض را چنین حل می‌کنم که فاعل تمام اندیشه‌ها من هستم. «هر بار که می‌خوانم، من خاصی را در ذهن بیان می‌کنم؛ «منی» که به راستی خودم نیستم. ... من به عقاید، هستی نمی‌دهم؛ اما

آگاهی از هستی آن‌ها را به خویش می‌بخشم؛<sup>۱۵</sup> پس در لحظه خواندن متن، دو گرایش متفاوت در ما وجود دارد: متن را از یک سو، به خویش متن مرتبط می‌دانیم و از سوی دیگر نمی‌دانیم. پوله این آگاهی را «آگاهی نقادانه» نام نهاده است. بر اساس این نیروی متضاد که در متن و در فرایند خواندن هست می‌توان گرایش‌های متفاوتی را در «آگاهی نقادانه» از یک‌دیگر جدا کرد. بررسی این گرایش‌ها، روشنگر هدف و کارکرد اصلی زبان‌شناسی در هرمنوتیک است.

### تطبیق

در مباحث هرمنوتیک که تتبع و فحوصی در روند فهم متون و چگونگی فهم متون است، طبعاً این مسأله پیش می‌آید که نقش زبان چیست. در این بحث، به دو نکته پرداخته می‌شود:

۱. برای فهمیدن هر متن، ابتدا باید جمله را فهمید، و برای فهمیدن جمله باید لغات را فهمید که در عین حال، فهم لغات جدید، مستلزم درک آن در جمله است؛ بنابراین، در روند فهم، این دو با هم تعامل دارند؛ یعنی معانی نسبی کلمات، معانی نسبی جمله را شکل می‌دهد و به تدریج در روند فهم، هر دو دقیق‌تر می‌شوند. نظیر همین رابطه بین جمله و کلام و سپس بین کلام و کل متن و آن‌گاه بین کل متن و آثار نویسنده و پس از آن، بین آثار نویسنده و نوع ادبی و سایر متون برقرار است و بدین ترتیب، عمل فهم، مرز و حدی ندارد و مدام در حال توسعه و تکامل است.

۲. هر امری، نخست درونی، سپس ادراک می‌شود. در حین عمل انطباق، کم‌کم هاله معنایی متن، قوی‌تر و روشن‌تر، و مقاومت ذهن ضعیف‌تر می‌شود و سرانجام، متن، ذهن را تسخیر می‌کند. پس از این مرحله، اتساع معنایی (توجه به جزئیات گذشته و حال...) است. مثال مناسب در این باره، توجه به نحوه ادراک مراثی است. تأثیر شدید مراثی از آن‌جا است که سوژه را با مفهوم انسان کاملی که در ذهن داریم و جنبه «ارکی تایپ»<sup>۱۶</sup> دارد، منطبق می‌کنیم؛ بدین سبب از مراثی مربوط به کسانی که نمی‌شناسیم، بیش‌تر لذت می‌بریم و نیز مراثی بزرگان تأثیر بیش‌تری بر ما دارد؛ زیرا کنش انطباق قوی‌تر است. مثال دیگر درباره شخصیت‌های داستانی است. در رمان‌های جدید، هر چند بیش‌تر با «فرد» مواجهیم، با انطباق آن‌ها به افراد مختلف از جمله خود، آن‌ها را به «تیب» تبدیل می‌کنیم. با توجه به نظر فلسفه زبان، «جملات آتمی» نظیر «حسن می‌میرد» به «جملات مولکولی» همانند «هر کسی

می‌میرد»، تبدیل می‌شود.

تأکید بر صورت و کارکردهای ابزاری زبان، به خصلت زبان زنده و مشارکت ما در آن اشاره می‌کند. دگرذیسی کلمه به نشانه، در اساس علم تجربی نهفته است که کمال مطلوب آن، نام‌گذاری دقیق و مفاهیم بی‌ابهام است. این برداشت از کلمات یعنی نشانه دانستن آن‌ها، چنان مانوس و بدیهی می‌شود که ظرافتی ذهنی را باعث شده و به یادآورده می‌شود که در بیرون از کمال مطلوب علم تجربی، یعنی نام‌گذاری بی‌ابهام، حیات زبان بی‌هیچ تأثیری به راه خود ادامه می‌دهد. کلمه، ابزار تفکر می‌شود و در برابر تفکر، کلمه صرفاً نشانه است؛ بدین ترتیب ما با واسطه کلمات به ماهیت نشانه می‌رسیم و روشن می‌شود که «نشانه»، وجودش و یگانه خاصیت واقعی‌اش، در کارکرد وجود، مدلول دارد. تفصیل این امر در مبحث پیشین تحت عنوان «نگاهی به مقوله نشانه‌شناسی» ... مطرح شد.

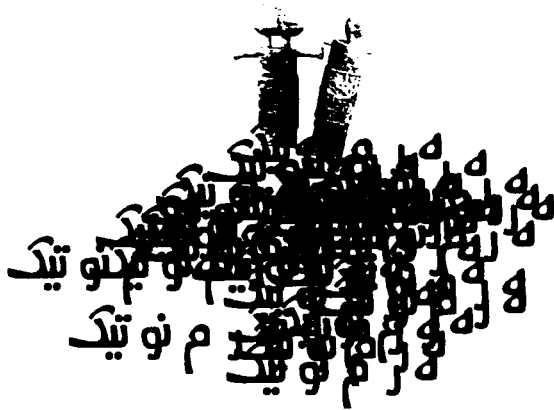
### زبان محوری علم هرمنوتیک

علم هرمنوتیک از دو نقطه متفاوت آغاز می‌شود: نخست فهم در زبان و دیگر فهم در گوینده یا نویسنده. به گفته شلایرماخر، علم هرمنوتیک فن فهم گوینده است در آنچه گفته؛ اما زبان، پیش فرض و کلید کار آن است. همه آنچه که باید پیش فرض علم هرمنوتیک قرار گیرد و همه چیزهایی که به دیگر پیش فرض‌های ذهنی و عینی تعلق می‌گیرد، از طریق زبان صورت می‌یابد<sup>۱۷</sup> [ینی‌بور، ۱۹۶۹، ص ۲۶۱]؛ زیرا متن نمی‌تواند تجلی مستقیم عمل ذهنی درونی انگاشته شود؛ بلکه چیزی به‌شمار می‌رود که تسلیم مقتضیات تجربی زبان است؛ بدین سبب وظیفه علم هرمنوتیک سرانجام به وظیفه استعلا از زبان می‌انجامد تا عمل درونی را کشف کند. در نظر شلایرماخر، زبان مترادف تفکر انگاشته می‌شود و طبق نوشته گادامر، شلایرماخر در اواخر ۱۸۱۳ به تأکید گفته بود که «تفکر و بیان، ذاتاً و باطناً کاملاً یکی هستند»<sup>۱۸</sup>. این امر، هرمنوتیک را در جهت تازه‌ای هدایت کرد و آن حرکت به سوی علم شدن بود؛ سپس دیلتای در جست و جویش برای دانش «به‌طور عینی معتبر» و در فرضش مبنی بر این نکته که وظیفه علم هرمنوتیک کشف کردن قوانین و اصول فهم است، به این راه ادامه داد.... حرکت به سوی علم هرمنوتیکی که مسأله فهم را نقطه آغاز خود فرض کنند، مساهمت پرثمری در نظریه تأویل بود. سال‌ها بایست می‌گذشت تا این ادعا مطرح می‌شد که کلیات موجود در فهم شلایرماخر در

اصطلاحات علمی، با توجه به ساختار باطناً تاریخی فهم، و به طور مشخص‌تر، اهمیت پیش فهم در هر فهم، بهتر می‌تواند فن عام فهم را مقدم بر هر فن خاص تأویل به پیش ببرد و روش‌هایی با قاطعیت، برگرفته از اصول و فنون زبان‌شناسی بیابد.

در توضیح این قضیه باید گفت که زبان، پدیده‌ای اجتماعی و ناشی از تعامل آدمی به ارتباط با یک‌دیگر و انتقال مقاصد و احساسات و افکار است. میل به تفهیم و تفاهم، آدمیان را به خلق زبان و ایجاد رابطه میان الفاظ و معانی و می‌دارد. تفهیم و تفاهم زبانی، تابع اصول و ضوابط مشترک و مقبول عقلایی و اجتماعی است؛ زیرا عنصر مواضعه و قرارداد، سهم بسزایی در مقوله تفهیم و تفاهم زبانی دارد.

فهم متن و فن تفسیر، مقوله‌ای زبانی است؛ از این رو، مبتنی بر شناخت قراردادها و مواضعه‌های موجود در آن زبان از یک سو و آشنایی با اصول و قواعد کلی و عام عقلایی حاکم بر ارتباط زبانی از سوی دیگر است. بدون آشنایی با لغات و قواعد دستوری زبان و پایبندی به اصول و مبانی محاوره و تفهیم و تفاهم عقلایی مربوطه، چگونه می‌توان به فهم متن نائل آمد؟



### ماهیت زبان و هرمنوتیک دیالکتیکی

خصلت غیرابزاری زبان، آن را از «نشانه» بودن محض خارج می‌سازد؛ بلکه باید گفت که کارکرد زبان، به خصلت زبان زنده و مشارکت ما در آن اشاره می‌کند. دگرذیسی کلمه به نشانه، در اساس علم تجربی نهفته است که کمال مطلوب آن نام‌گذاری دقیق و مفاهیم بی‌ابهام است. این برداشت از کلمات، یعنی نشانه دانستن زبان، شکل‌گیری کلمات را محصول تدبیر نمی‌داند؛ بلکه محصول تجربه می‌پندارد؛ در





حالی که کلمه، هم بیان روح یا ذهن، و هم بیان موقعیت و هستی است. تفکری که طالب بیان است، خود را فقط به ذهن مربوط نمی‌کند؛ بلکه به امر واقع و انضمامی هم مربوط می‌سازد. به گفته گادامر، وحدت درونی تفکر و گفتن که با راز آفرینندگی تطابق دارد، متضمن این تصور است که کلمه درونی روح از راه عمل تدبیر، شکل می‌گیرد. کسی که خودش را بیان می‌کند، در واقع، چیزی را بیان می‌دارد که می‌اندیشد. کلمه به یقین از عمل فعالیت ذهن بیرون می‌آید؛ پس کلمه خود را خارجی کردن، عین تدبیر نیست. زبانی که در سخن زنده است، زبانی که بر هر فهم و تأویل کننده متنی محیط است، چنان با جریان تفکر و تأویل متصل می‌شود که ما وقتی از آن چه داریم و می‌خواهیم زبان را به صورت بینگاریم، ممکن است از حیث محتوا غفلت کنیم و ناآگاهی از زبان، امکان نحوه اصیل هستی برای زبان را از میان می‌برد [گادامر، ۱۹۶۷، ص ۱۴۵۳].

در پی داشته باشد که به طور قطع مستلزم تأویلاتی خواهد بود؛ پس از آن، تأویل‌های مطرح شده نیز پرسش‌های تازه‌تری مطرح می‌کند و همین‌طور دیالکتیک هماهنگی میان زبان پرسش و سؤال با پاسخ تأویل و تفسیر ایجاد می‌شود. پرسشگری واقعی بر پیش فرض گشودگی مبتنی است؛ یعنی در این مقام، پاسخ نامعلوم است، و در عین حال به ضرورت، حدود و ثغوری را مشخص می‌سازد که حاق پرسش را از خطا آمیزی جدا می‌کند تا طالب دانش را پاسخی در خور حاصل آید. برای یافتن پرسش درست، غور در موضوع مورد مطالعه الزامی است، و این کاری است که با توسل به تأویل امکان می‌یابد. به این ترتیب است که دیالوگ / همسخنی دیالکتیکی پدید می‌آید؛ پس کاربرد زبان منطقی، لازمه هرمنوتیک دیالکتیکی است.

### نتیجه

کشف قاعده‌های زبانی، دستوری، نحوی، و بیانی عبارت‌ها که راهتمای لازم برای فهم متن‌ها است، از نفوذ روشمند زبان‌شناسی در هرمنوتیک و هر نوع تأویل دیالکتیکی یا تفسیر غیردیالکتیکی حکایت دارد. توضیح این که افزون بر نگاه دیالکتیکی و غیردیالکتیکی میان تأویل و تفسیر، «تفسیر» را کشف رمزگان یا کدها، یعنی اموری قراردادی می‌دانند؛ در حالی که «تأویل»، خوانش متن است که با فهم معناها یا ساختن معناها، سرانجام می‌یابد. طبق تحقیق رالف مانهایم [Manhein R, 1959, p. 210]، ۱۹ شلایر ماخر در این باره اظهار می‌دارد:

خصلت دیالکتیکی در جنبش و مواجهه با نفی‌کنندگی نهفته در هر سؤال حقیقی منعکس است. ساختار پرسشگری در هر تجربه‌ای پیش فرض قرار می‌گیرد. این تشخیص که موضوع، غیر از آنی است که ابتدا فکر شده بود، متضمن پیش فرض گذشتن از میان پرسشگری است. متنی را که با آن صورت نو به نو مواجهه می‌شویم، نباید «بیان زندگی» بنگاریم. متن، گذشته از هر ارتباطی که با گوینده آن دارد، محتوای معنا دار مشخصی نیز می‌تواند داشته باشد؛ زیرا قوه نطق در شخصی که سخن می‌گوید، ساکن نیست؛ بلکه در آنچه گفته می‌شود، ساکن است؛ پس متن با خواننده همچون شناسنده‌ای پویا در تعامل قرار می‌گیرد و جای شایسته‌تری از آنچه مورد اراده گوینده در یک حالت ایستاد بوده، ممکن است بیابد. چنین بینشی از هرمنوتیک، مستلزم همسخنی به نحوه دیالکتیکی است به این معنا که متن مورد قرائت، ممکن است پرسشی برای خواننده آن مطرح سازد که در مقام تأویل، تفسیر کننده‌اش را مورد خطاب اخص قرار می‌دهد. در چنین ساختار هرمنوتیکی، پرسش و پاسخ‌های متناسب مطرح می‌شود و همسخنی پویا گونه‌ای (دیالکتیک) حاصل می‌آید.

پرسیدن، اصالتاً به معنای قرار گرفتن در فضای باز است. چون پاسخ هنوز معین نیست، در نتیجه، پاسخ خطایی، پرسش حقیقی را جوابگو نیست. چه بسا چیزی که در واقع درباره آن سخن گفته شده، هرگز در ابتدا روشن نباشد؛ بنابراین می‌تواند پرسش‌های تأمل برانگیزی

تأویل‌گر از ظاهر متن، نکته‌های دستوری، نحوی، زبانی، و نیز از مجازها و قاعده‌های معانی و بیان متن‌ها می‌تواند راه‌هایی به سوی معناهای ممکن آن‌ها بیابد. این تأویل، زبان‌شناسانه و دستوری است. گام بعدی، دقت و توجه به افق تاریخی متن‌ها است. تأییری که از ذهن مؤلف و نخستین شارحان گرفته، و از راه قیاس آن با دانایی تاریخی دوران خودش، راه‌هایی می‌یابد که معناهای گوناگون را با هم بسنجد و احتمال دهد که کدام بهتر و دقیق‌تر است. این امر را «تأویل فنی» می‌نامیم. این دو شیوه تأویل که مکمل یکدیگرند، به ما امکان می‌دهند تا حدود قابل ملاحظه‌ای به معنای درست متن نزدیک شویم.

دیلتای، همین نکته را به صورت معکوس بیان می‌کند و می‌گوید [ت. ملیک، ۱۹۶۹، ص ۸۷]:<sup>۲۰</sup>

تأویل‌ها همواره به افق تاریخی محدودند؛ اما باز هم چنان شناختی که امکان درک تأویلی از آن‌ها را فراهم آورد، وجود دارد، و آن هم به یاری تجربه‌های زبان‌شناسی انسان ممکن است.

این نکته در زبان‌های دیگر بدین صورت مطرح می‌شود:

تمام تأویل‌ها بر یک پیش - نگرش مبتنی است که همانا روش‌های قاعده‌مند زبان‌شناسی و ادبی مرسوم است که به وسیله آن، پس زمینه یا پیش نگرش قلمرو و گستره فهم را می‌توان روشن کرد [هرش، ۱۹۶۷، ص ۲۰۸]:<sup>۲۱</sup>

گادامر که در آغاز دهه ۱۹۲۰ شاگرد هایدگر در نخستین درس‌های او در دانشگاه‌های «فرایبورگ» و «ماربورگ» بود، مطرح‌کننده اثر مهم حقیقت و روش است که در این کتاب می‌نویسد:

هرمنوتیک، نمایانگر نحوه به هم پیوستگی کل تجربه‌های انسانی در جهان است؛ زیرا هر تجربه‌ای ناگزیر باید فهمیده شود. در این فهم (کنش یا تجربه تأویلی) زبان انسان نقش اصلی را به عهده دارد. زبان در پس تجربه‌ها پنهان نیست؛ بلکه ساخت بنیادین هر تجربه است. هیچ حکمت عملی (به قول ارسطو phronesis) یافت نمی‌شود که از منش زبان گونه خلاص باشد.... اگر به منش زبانی فهم توجه کنیم، نخست متوجه اهمیت برداشت هایدگر می‌شویم که فهم را همان تأویل می‌داند. تأویل زبانی شکل هر گونه تأویلی است؛ حتی در موسیقی هم تأویل‌های فوری، بی‌میانجی، و غیر معناشناسانه، استوار بر تجربه‌های زبانی پیشین ما هستند. بدون زبان، ما نه فقط تجربه‌ای را پیش نمی‌بریم، بل امکان قراردادن تجربه در مدار ارتباطی را هم نخواهیم داشت. زبان، پس زمینه

هر گونه کنش فهم است. زبان، وجه بنیادین هستی ما در جهان، و بیانگر تهای انسان است. [لوهمان، ۱۹۶۰، ص ۷۰۸]:<sup>۲۲</sup>

گادامر، به اعتبار همان کتاب حقیقت و روش، زمینه اصلی تکامل مباحث هرمنوتیک را فراهم آورد؛ اما پیشبرد بحث، نیازمند ورود به قلمروهایی دیگر نیز بود که هر یک همچون سخنی معتبر در علم و فلسفه سده بیستم، باید به رسمیت شناخته می‌شد. این کار به عهده شماری از نویسندگان دیگر گذاشته شد. چهره‌ای که بیش از دیگران در این زمینه فعالیت کرد، و به جدل‌های فکری با آیین‌ها و روش‌های دیگران وارد شد، و در بیش تر موارد، مسیر بحث را به نفع هرمنوتیک عوض کرد، نویسنده صاحب اندیشه فرانسوی، پل ریکور است که قدرت فکری و منطقی او در گفت‌وگو و بحث‌هایی که با پژوهشگران مردم‌شناس مانند لوی - استراوس، محققان ساختارگرا، مثل آستین، سرل، و فیلسوفان تحلیل گرای جدید و امثال روان‌شناسان و روان‌کاوان پیرو فروید داشته است، آشکار می‌شود. او، گادامر را چنین متهم کرد:

سنت را به پیش داوری‌ها با پیش فهم‌هایی فرو کاسته و نقش اجتماعی آن را نادیده گرفته است. گادامر با پیروی از هایدگر، حتی بدفهمی را هم نوعی فهم به‌شمار آورده و پشت کردن تأویل‌گر به متن را هم نوعی رویکرد به متن خوانده است؛ در نتیجه، هر کس هر چه بگوید درست است و جایی برای انتقاد از آن وجود ندارد؛ بنابراین در «هرمنوتیک مدرن» هیچ چیز قابل رد و ابطال نیست [ریکور، ۱۹۶۵ و ص ۳۳]:<sup>۲۳</sup>

گادامر در جدل فلسفی مشهوری با هابرماس به این انتقادات پاسخ گفت. او بیش تر تأکید را بر مفهوم سنت و گفت‌وگو با آن، و نیز بر زبان همچون واقعیتی که به سنت نیز تعلق دارد، نهاد.... تأویل‌ها در جریان کار و کوشش اجتماعی معنا می‌یابد.

برخی از نویسندگان فلسفه تحلیلی به مدافعان هرمنوتیک ایراد گرفته‌اند که در پیروی از شک نسبی‌نگرانه چندان پیش رفته‌اند که سرانجام هیچ ملاکی را برای فهم واقعیت و حقیقت باقی نگذاشته‌اند [سونتاگ، ۱۹۶۶، ص ۳۴]:<sup>۲۴</sup>

نویسندگان مکاتب «شالوده شکنی» (deconstructionism) از دیگر منتقدان جدی هرمنوتیک‌دانان هستند و می‌گویند:

خود هرمنوتیک‌ها مدعی‌اند که این معناها را رد و بدل می‌شوند. این معناها اموری ثابت نیستند...؛ اما باید

- History, I, 1969.
15. Mucksey, R., and E. Donato, eds., *The Structuralist Controversy*, John Hopkins University Pressm, 1979.
۱۶. Archetype به معنای صورت مثالی یا صورت اساطیری (کهن - الگو) از اصطلاحاتی است که در ادبیات روان‌شناسانه و اسطوره‌سرایانه استفاده می‌شود و یونگ، پژوهنده روان‌شناس، آن را به صورت «محتویات ناخودآگاه جمعی که از گذشته به ما به ارث رسیده است»، به کار می‌گیرد.
17. Neibuhr, Richard R., *Schleiermacher: A New Introduction*, New York, Scribner's, 1964.
۱۸. نقل از مقاله گادامر در «همایش در باب تفکر شلاپر ماخر به یادبود دوستمین سالگرد تولد او» که در فوریه ۱۹۶۸ در مدرسه علم کلام «وندربیلت» قرائت کرد. تحت این عنوان:
- "The Problem of Language in Schleiermacher's Hermeneutics", in Gadamer, Hans-Georg, "Anmerkungen zu dem Thema "Hegel und Heidegger", in *Natur und Geschichte: Festschrift fur Kar Lowith zun 70, Geburtstag Stuttgart*: Kohlhammer, 1967, pp. 470.
19. Manheim, Ralph, *An Introduction to Hermeneutics*, New Haven, Yale University Press, 1959.
20. Malick, T., *The Essence of Reason*, Evanston, Northwestern University Press, 1969.
21. Hirsch, F. D. Jr. *Validity in Interpretation*. New Hasven, Yale university Press, 1967.
22. Lohmann, Johannes, *Gadamer's Truth and Method*, Berlin, Springer, 1960.
23. Richeur, Paul, *History and Truth*, Trans. C. A. Kelbley, Evanston, Northwestern University Press, 1965.
24. Sontag, Susan, *Against Interpretation and Other Essays*, New York, Farrar, Strauss, & Giroux, 1966.
25. Eco, Umberto, *A Theory of Semiotics*, Indianapolis, Indiana University Press, 1975.

پرسید: بر اساس این امور متغیر و بی‌بنیاد چگونه می‌توان بنیادی برای گفت‌وگو متصور شد؟... بسا ساختارگرایان نیز همان‌طور که به ساختارگرایان انتقاد داشتند، به هرمنوتیک‌دانان نیز ایراد می‌گیرند و می‌گویند که این‌ها هم در نهایت، ابر روایتی را جعل کرده و خود را پاسخگویی نهایی به هر مسأله‌ای معرفی کرده‌اند!... در این میان، شماری از نشانه‌شناسان که در زبان‌شناسی کمی و قابل اندازه‌گیری دستی قوی دارند، همه این رویکردهای فلسفی نما را تخطئه کرده‌اند که نمونه مناسب چنین بحث دلکشی را می‌توان در اثر نویسنده بسیار پرکار و پرفایده‌ای که در این امر، پژوهش‌های بسیار پرمناهی انجام داده، ملاحظه کرد [اکو، ۱۹۷۵، ص ۵۴].<sup>۲۵</sup>

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. فردریش شلاپر ماخر (۱۷۶۸ - ۱۸۳۴).
2. Wilhelm Dilthy (1833 - 1911).
3. Hans George Gadamer (1900).
4. Schleiermacher.
۵. دفتر اول، ۲۰۴۶ - ۲۰۵۷.
6. A. Benjamin, ed, *the Lyotard Reader*, Manchester University press, London, 1989.
7. J. F. Lyotard, *La condition Postmodern*, Ecole De France, Paris, 1988.
8. C. S. peirce, *Collected papers*, Harvard University press, 1958.
9. Eco, Umberto, *A Theory of Semiotics*, Indiana Uneversity Press, 1976.
10. Barthes, Roland, *System de la Mode*, Paris, 1980.
11. R. Ingarden, *The Literary Work of Art*, trans. , R. A. Crobley and K. R. Olson, Northwestern University Press. 1937.
12. Ingarden, R. , *The Cognition of Literary Work of Art*, trans., R. A. Crobley and K. R. Olson, Northwestern University Press, 1979.
13. S. Fish, *The Literature in the Reader*, New Literary History, I, 1970, pp. 123 - 162.
14. Poulet, G., *Phenomenology of Reading*, New Literary